

رابطه فرهنگ و توسعه یکی از موضوع‌های محوری در علوم اجتماعی و یکی از بحث‌انگیزترین موضوع‌ها در جوامع جهان سوم یا به اصطلاح «جنوب» بوده و با گذشت زمان و پیشرفت‌های علمی و نظری از اهمیت و پیچیدگی آن کاسته نشده است. در ایران بحث بر سر رابطه توسعه با عناصر فرهنگی یا به عبارت بهتر «رشد و ترقی به همراه حفظ ارزش‌ها و فرهنگ اصیل» از همان اوان برخورد جامعه ایران با اروپای صنعتی آغاز شد. تلاش برای مبارزه با ارزش‌های غربی در دوره‌های مختلف به عناوین گوناگون و به شکل جنبش‌های اجتماعی و سیاسی متفاوت صورت گرفته است، تا آنجا که می‌توان

دکتر بیوک محمدی



توسعه به شرط حفظ عناصر فرهنگی؟

حرکت‌هایی چون جنبش تنباکو، انقلاب مشروطیت، نهضت ملی شدن نفت و انقلاب اسلامی را بازتابی از چگونگی موضع‌گیری ایران در برابر غرب صنعتی به شمار آورد و به جرأت می‌توان همین موضوع «توسعه به شرط حفظ عناصر فرهنگی» را از اساسی‌ترین موضوع‌های سیاسی-اجتماعی و حتی از بحث‌انگیزترین موضوع‌های هویتی و روان‌شناختی ایرانیان در عصر حاضر به حساب آورد.

اما چرا پس از آن همه بحث و تلاش چگونگی دست‌یابی به توسعه منهای ارزش‌های فرهنگی غرب به صورت معضلی باقی مانده و این که بهترین سیاست اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در راه رسیدن به این هدف کدام است هنوز لاینحل باقی مانده است؟ و چرا هنوز موضع‌گیری‌های سفت و سخت و برخوردهای تند و گاهی خشن بین طرفداران بینش‌های متفاوت در جریان است؟ شاید علت این باشد که موضوع به آن سادگی‌ها که تصور می‌شد نیست و بسیاری از مشکلات عملی رسیدن به هدف «توسعه به شرط حفظ عناصر فرهنگی» و همچنین سوء تفاهات، از پیچیدگی رابطه فرهنگ و توسعه نشأت می‌گیرد که نیاز به بازنگری و بررسی دقیق دارد.

واکنش به توسعه

بحث خود را با یک سؤال آشنا و همیشگی آغاز می‌کنیم:

«آیا ایران می‌تواند توسعه پیدا کند و به رفاه ناشی از شکوفایی اقتصادی و رشد تکنولوژی دست یابد و در ضمن سنن، آداب، اخلاقیات، باورها و کلاً ارزش‌های اصیل و هویت فرهنگی خود را حفظ کند؟» از نظر منطقی این سؤال دو جواب مختلف می‌تواند داشته باشد:

۱. آری می‌توان توسعه یافت و در ضمن ارزش‌ها و هویت فرهنگی خود را حفظ کرد.

۲. نه، نمی‌توان توسعه پیدا کرد و عناصر فرهنگی را بدان شکل که هست نگهداشت.

از جواب دومی دو استنباط متضاد می‌توان داشت؛ بدین معنی که:

- نه، توسعه به همراه حفظ عناصر فرهنگی ممکن نیست، پس برای توسعه باید فرهنگ خود را نیز تغییر دهیم.

- نه، توسعه به همراه حفظ عناصر فرهنگی ممکن نیست، لذا بهتر است جهت حفظ عناصر فرهنگی خود از توسعه چشم‌پوشیم.

به عبارت دیگر جواب به سؤال فوق سه‌گانه است که با واکنش‌هایی که در عمل نسبت به این موضوع صورت گرفته است مطابقت دارد. در زبان روزمره آن را می‌توان به

شکل زیر بیان کرد:

آن‌هایی که فکر می‌کنند ما باید سر تا پا غربی شویم تا توسعه بیابیم اشتباه می‌کنند. چون فرهنگ خود ما دارای عناصر بسیار خوب زیادی است که نه تنها مانع توسعه نیست، بلکه می‌تواند به توسعه هم کمک کند، و آن‌هایی هم که فکر می‌کنند ما باید فرهنگ غرب را کاملاً طرد کنیم اشتباه می‌کنند چون که فرهنگ غرب که همه‌اش بد نیست. ما می‌توانیم از علم و معرفت آنان خیلی چیزها بیاموزیم. طرد بی‌چون و چرای غرب به اندازه طرد فرهنگ خودی تعصب‌آمیز و غلط است. ما باید با تلفیق عناصر مختلف دو فرهنگ و در ضمن حفظ اصالت خویش، هم توسعه بیابیم و هم ایرانی و شرقی باقی بمانیم.

در چنین اظهاراتی فرض بر این است که عده‌ای طرفدار تسلیم به غرب در همه زمینه‌ها هستند، و عده‌ای مخالف، و افسوس‌گرا بوده و مخالف پیشرفت هستند و هر دو در اشتباهند و راه صحیح و عاقلانه این است که اصل پیشرفت و توسعه را پذیرفته و در ضمن از هویت، میراث و ارزش‌های فرهنگی خود حفاظت نماییم و این کار، هم ممکن است و هم مطلوب.

با اینکه در ظاهر امر چنین به نظر می‌رسد که سه موضع‌گیری مختلف در برابر چگونگی برخورد با غرب وجود دارد اما در عمل همه آنها به یک سوی گیری تلطیف شده میانی، یعنی تلفیق توسعه با عناصر فرهنگ خودی، قابل تلخیص است. زیرا که چنین به نظر می‌رسد که با توجه به شرایط، طرد یا تقبل کامل فرهنگ غربی امکان‌پذیر نیست. لذا آن چه باقی می‌ماند به خودی خود نوعی تلفیق است که صورت گرفته است. حتی در جوامع غربی نیز با وجود پیشرفت صنعتی و مشترک بودن در بسیاری از زمینه‌ها می‌توان فرهنگ‌های جداگانه با هویت‌های مشخص شناسایی نمود، مثل فرهنگ آلمان، فرانسه و انگلیس.

از طرفی شایان توجه است که تقریباً همه افرادی که

ما باید با تلفیق عناصر مختلف دو فرهنگ

و در ضمن حفظ اصالت خویش هم

توسعه بیابیم و هم ایرانی و شرقی باقی بمانیم

در این باره صحبت می‌کنند خود را طرفدار «توسعه به شرط حفظ عناصر فرهنگ خودی» معرفی می‌کنند و ما نمی‌دانیم به اصطلاح آن‌هایی که طرفدار «طرده» یا تقبل کامل فرهنگ و تمدن غرب‌اند چه کسانی هستند. انگار همه به اشباحی حمله می‌کنند که وجود خارجی ندارند. در واقعیت نیز جهت‌گیری افراطی (طرده یا تقبل کامل) عملی نیست و اگر هم کسی وجود داشته باشد که موضعی افراطی گرفته باشد دیر یا زود در عمل موضع خود را تغییر خواهد داد.

مثلاً مهاتما گاندی که مخالف حضور خط آهن و سایر مظاهر تمدن غرب در هند بود وقتی آپاندیس‌اش عود کرد به پزشکان اجازه عمل جراحی روی خودش را داد. مثال‌هایی از این قبیل زیاد نیستند، زیرا در زندگی روزمره به فرد یا افرادی که طرفدار طرده کامل تمدن غرب باشند بر نمی‌خوریم و تا آن‌جا که ما سراغ داریم در ایران کسی چنین موضع علنی نگرفته است و یا اگر چنین افرادی وجود داشتند هرگز توجهی را به خود جلب نکرده‌اند. ثانیاً از طرفی با این که ممکن است افرادی وجود داشته باشند که قبول کامل عناصر تمدن غرب را تجویز کنند، اما آن‌ها نیز در عمل به نحوی استثنائاتی قائل می‌شوند و با این کار جزء گروه معتدل اهل تفریق می‌شوند. برای نمونه سید حسن تقی‌زاده که مشهور به طرفداری از «فرنگی شدن از فرق سر تا نوک انگشت پا» می‌باشد، نه تنها در عمل نتوانست به تداوم این عقیده پای‌بند باشد بلکه چنین تندروی را محصول خامی دوران جوانی‌اش و سوء تعبیر از اظهارات خودش قلمداد کرد. به قول وی: «اینجانب در تحریض و تشویق به اخذ تمدن مغربی در ایران (اگر هم قدری به خطا و افراط) پیش قدم بوده‌ام و چنان که اغلب می‌دانند اولین نارنجک تسلیم به تمدن فرنگی را چهل سال قبل بی‌پروا انداختم که با مقتضیات و اوضاع آن زمان شاید تندروی شمرده می‌شد و به جای تعبیر «اخذ تمدن غربی» پوست‌کنده فرنگی مآب شدن مطلق ظاهری و

بیشتر قضاوت‌ها و اتهامات ارزشی هستند

تا تحقیقی و ما هنوز سعی نکرده‌ایم

با مراجعه به تحقیق مشخص کنیم

که کدام عوامل مانع توسعه است

باطنی و جسمانی و روحانی را واجب شمردم و چون این عقیده که قدری افراطی دانسته شد و در تاریخ زندگی من مانده^۲.

وی سپس به تفسیر و توضیح می‌پردازد و تقبل ظواهر را آن هم چشم بسته طرده می‌نماید و حتی در جایی دیگر نسبت به حفظ بعضی عناصر فرهنگی ایران به ویژه در حراست زبان فارسی تأکید می‌کند، و در گفتارها و نوشته‌هایش پیوسته به شعرا و نویسندگان ایران استناد می‌کند و برای شاهد مثال اغلب شعر می‌خواند.

چنین به نظر می‌رسد که مواضع افراطی طرده یا تقبل کامل تمدن غربی یا وجود ندارد و یا دست کم نمی‌تواند پایدار باشد و این ایده که می‌توانیم ضمن توسعه فرهنگ خودی را حفظ نماییم و نیازی به قربانی کردن هویت و ارزش‌های مطلوب خویش نداشته باشیم، نه تنها محبوبیت دارد بلکه از گستردگی فراوان برخوردار است. پس به دلایل عملی و سایر دلایل، موضع تلطیف شده میانی مقبولیت عام دارد و اگر هم افراطیونی وجود داشته باشند تعدادشان آن‌قدر اندک است که جزء افکار عمومی به شمار نمی‌روند.

اگر اکثریت آحاد جامعه، اگر نه همه، با موضع ظاهر اصلاح میانی و تفریق توسعه با عناصر فرهنگ خودی موافق‌اند پس باید پرسید این همه جدل‌ها بر سر چیست؟ شاید تقسیم بندی‌های یادشده از نگرش‌ها نسبت به موضع اشتباه بوده است. واقعیت این است که با وجود این که اکثر افراد موضع تلطیف شده تفریقی را نمی‌پذیرند، اما چون این موضع به خوبی تعریف شده نیست و عناصری را که به عنوان فرهنگ عنوان شده و حفظ و حراست از آن‌ها لازم شمرده می‌شود برای خود افراد مشخص نشده است و این که معلوم نیست تا کجا می‌توان در تقبل عناصر فرهنگی غرب بدون قربانی کردن ارزش‌های فرهنگی خودی پیش رفت و سایر ابهامات و کلی‌گویی‌های گنگ، باعث بروز جدل‌ها و تقسیم بندی نگرش‌ها به دو گروه بزرگ «طرفداران توسعه» و «طرفداران فرهنگ» شده است. هر کدام از این گروه‌ها، گروه طرف مقابل را به افراط‌گرایی متهم می‌کنند و برحسب منفی بدان می‌نهند، مثل «غریزندگان» و «بنیادگرایان».

اگر اکثریت بر سر «توسعه به همراه حفظ عناصر فرهنگی» توافق دارند پس چرا یک عده «غریبگرا» و یک عده «سنت‌گرا» ظهور می‌کنند؟ زیرا که هنوز بر سر عناصری که باید پذیرفت یا نپذیرفت توافقی وجود ندارد، زیرا که هنوز مرز بین آنچه که توسعه و لازمه توسعه محسوب می‌شود و آنچه که غیر ضروری برای توسعه یا فساد و تهاجم به شمار می‌رود روشن نیست. بیشتر قضاوت‌ها و اتهامات ارزشی هستند تا تحقیقی و ما هنوز سعی نکرده‌ایم با مراجعه به تحقیق مشخص کنیم که

توسعه با ایجاد دگرگونی شدید در محیط و شیوه زندگی همراه است، پس نهایتاً توسعه، به رغم مطلوب یا نامطلوب بودنش تنش‌زا بوده و به ایجاد واکنش روانی می‌انجامد

انسان‌ها در مواقعی که زندگی‌شان دچار حوادثی شود، یا هرگونه دگرگونی در روال زندگی‌شان رخ دهد، احساس تنش (استرس) می‌کنند. ضمناً تغییرات مطلوبی چون ازدواج و خرید خانه جدید هم تنش‌زاست. و چون توسعه با ایجاد دگرگونی شدید در محیط و شیوه زندگی همراه است، پس نهایتاً توسعه، به رغم مطلوب یا نامطلوب بودنش تنش‌زا بوده و به ایجاد واکنش روانی می‌انجامد. اما از آن جا که افراد خواهان رفاه ناشی از پیشرفت و صنعتی شدن هستند و زرق و برق توسعه برایشان لذت‌بخش می‌باشد، پس توسعه را می‌طلبند، ولی تنش ناشی از آن را (که آگاهانه یا نیمه آگاهانه) احساس می‌کنند. طرد می‌کنند. آن‌ها دوست دارند ضمن تمتع از موهبات تمدن تکنولوژیکی جدید، آرامش سابق را نیز حفظ کنند و این گرایش به شکل قضیه «توسعه به شرط حفظ عناصر فرهنگی» مطرح می‌گردد.

مشکلات ناشی از توسعه در سطح اجتماعی بسیار گسترده بوده و موضوع بحث‌های بسیار زیادی در زمینه‌های مختلف به ویژه جامعه‌شناسی است. اصولاً، به زعم جامعه‌شناسان، تجربیات تاریخی حاکی از این است که بر اثر توسعه (یا به عبارتی، صنعتی شدن، تجاری شدن، شهری شدن و دنیوی شدن) مسائل و مشکلات فراوانی ظهور می‌کند و در ابتدا نیز علم جامعه‌شناسی در واکنش به مسائل اجتماعی ناشی از انقلاب صنعتی رشد یافت.

شاید مهم‌ترین مسئله‌ای که در اثر دگرگونی‌های حاصل از توسعه به وجود می‌آید احساس از خود بیگانگی (الیناسیون) است، که به احساس عدم دخالت و بیگانگی بودن از جامعه و فرهنگ خویشتن اطلاق می‌شود. در این حالت، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی مشترک بی‌معنی می‌گردند و فرد از آن‌ها احساس دوری و بیگانگی می‌کند. هم‌چنین فرد احساس می‌کند که کنترلی بر سرنوشت خود ندارد و نمی‌تواند تأثیری در حوادثی که در زندگی او مؤثرند داشته باشد. اغلب گفته می‌شود که احساس بی‌معنایی با احساس بی‌قدرتی به جدایی از نقش‌های اجتماعی فرد مربوط می‌شود. نتیجتاً این دو احساس به بیگانگی فرد از فرهنگ و روابط اجتماعی جامعه‌اش

کدام عوامل مانع توسعه است و باید کنار گذاشته شود و کدام‌ها در ارتباط با توسعه خشی هستند و قبول یا عدم قبولشان فرقی نمی‌کند و کدام‌ها را باید پذیرفت تا توسعه دلخواه ما صورت پذیرد. این‌ها را از طریق تحقیقات منظم مشخص کرده‌ایم و آن‌جا هم که به مواردی خاص و ملموس اشاره می‌شود شاهد مثال‌هایی پرواضح بیش نیستند مثل:

- برای توسعه باید وقت‌شناس بود و عادت وقت‌شناسی که از عناصر فرهنگی ما است باید کنار گذاشته شود.

- برای رسیدن به توسعه فرقی نمی‌کند که ما غذای ایرانی بخوریم یا غذای فرنگی.

- برای رسیدن به توسعه لازم نیست از ادبیات و شعرای خود چشم‌پوشیم. در ضمن توسعه می‌توانیم از گنجینه با ارزش سودجوییم. این قبیل مثال‌ها که می‌توانند شاخص‌هایی برای مقوله‌های مختلف عناصر فرهنگی در ارتباط با توسعه ایران به شمار روند، تحقیقات منظم به شمار نمی‌روند. تا تمام ادعاها با کمک واقعیت ارزیابی نشوند، عمدتاً از اعتبار بالایی برخوردار نیستند.

توسعه و مسائل اجتماعی

اما موضوع بدین جا ختم نمی‌شود و همه مشکلات ما صرفاً ناشی از عدم تعریف مشخص مفاهیمی که به کار می‌گیریم نیست. مشکلات دیگری نیز هست که باید مورد تعمق قرار گیرد. یکی از مهم‌ترین آن‌ها عدم درک صحیح از رابطه فرهنگ و توسعه به طور اعم و ارتباط توسعه با مسائل اجتماعی بالاخص می‌باشد.

اصولاً این که در ایران و یا هر کشور جهان سومی دیگر نسبت به توسعه واکنش‌های متفاوتی وجود دارد و پیوسته آن را در ارتباط با حفظ یا از دست دادن عناصر فرهنگی خودی مطرح می‌کنند، بی‌دلیل نیست، چون که در نهایت سؤال توسعه یا عدم توسعه با سؤال حفظ یا نابودی هویت و ارزش‌های فرهنگی مربوط می‌شود که خود دلایل گوناگون دارد.

دگرگونی به رغم این که از چه نوعی باشد تنش‌زاست.

برای ما مشکل در چگونگی برخورد با غرب متبلور می‌شود، در حالی که مشکل غربی چگونگی برخورد با خودش است

مشخص در جوامع غربی خودجوش بوده است، لذا روشنفکران و متفکران غربی، مسائل اجتماعی ناشی از آن‌ها را مسائل خود می‌دانند و تصورشان بر این است که باید به نحوی از طریق کنترل تکنولوژی توسط انسان و با تکیه بر اختراعات و اکتشافات علمی جدید، مشکل را حل نمایند. اما در جوامع در حال توسعه، چون عناصر توسعه به عنوان اشیایی وارداتی و آن‌هم به همراه استعمار و استثمار غربی تلقی می‌شوند، لذا تصور بر این است که مسائل ناشی از آن نیز وارداتی هستند و فرض بر این است که می‌توان انتخاب نمود. یعنی با گذاشتن فیلتری ممکن است عناصر مطلوب تمدن غربی را (مثل علم و تکنولوژی) به جامعه اجازه عبور دارد و از وارد شدن عناصر نامطلوب، به ویژه عناصر فرهنگی و بینشی و ارزشی، جلوگیری نمود. به قول یان و این برگر تلاش در آن جا (جوامع در حال توسعه) در راه توسعه نوعی تلاش جهت رهایی از میراث فرهنگی‌شان تلقی می‌گردد، از این رو روند دگرگونی را در آن جوامع می‌توان به منزله نوعی روند پاکسازی و نوسازی قلمداد کرد، زیرا که میراث فرهنگی آنان روند نوسازی را کندتر می‌کند، در حالی که میراث فرهنگی در غرب این روند را تسریع نمود.^۵

از این روست که سؤال امکان توسعه و دست‌یابی به رفاه مادی و صنعتی کردن جامعه و در ضمن احتراز از مسائل و مشکلات جوامع مدرن از قبیل بی‌هویتی، سردرگمی، فساد، نابسامانی و ... برای مردم جوامع در حال توسعه یک سؤال انتخابی و موضعگیری در برابر غرب به شمار می‌رود. اما برای غربی که جامعه‌اش تولیدکننده تکنولوژی و ایجادکننده تغییرات است، سؤال به اشکال دیگری مطرح می‌گردد و موضوع انتخاب معنی دیگری دارد. برای ما مشکل در چگونگی برخورد با غرب متبلور می‌شود، در حالی که مشکل غربی چگونگی برخورد با خودش است.

می‌انجامد.^۶ این موضوع توسط متفکران کلاسیک مثل مارکس تحت عنوان از خود بیگانگی و توسط دورکیم تحت عنوان انومی و توسط ماکس وبر تحت عنوان پیامدهای ناشی از دیوان‌داری و عقل‌گرایی، و توسط بسیاری از متأخرین مورد بحث فراوان قرار گرفته است.

در زمینه ادبیات و هنر نیز حالت دلزدگی، احساس دلمردگی، بی‌هویتی، بی‌عاطفگی انسان‌ها، و پوچی رابطه در عصر مدرن کمرأ مورد نقد قرار گرفته است. از داستایوسکی گرفته تا ساموئل بکت و از ژان پل سارتر تا چارلی چاپلین، همه به عناوینی عنایت داشته‌اند که در جامعه مدرن صنعتی، انسان خود را می‌بازد، روابط مصنوعی می‌شود، نشاط و شادمانی از انسان دور می‌شود و به جای صلح و صفای گذشته و صفا و صمیمیت واقعی، احساس ناامنی، مشکلات روانی، اعتیاد و نابسامانی و ... مسئولی می‌گردد.

با توجه به بحثی که در بالا درباره رابطه توسعه و مسائل اجتماعی نمودیم به سادگی می‌توان دید که چرا و چگونه در اثر تماس با غرب صنعتی، میزانی از توسعه در جوامع سنتی غیر غربی ایجاد شد و بر اثر این دگرگونی‌ها مسائل اجتماعی ظهور کرد و در واکنش به این مسائل بحث‌های موضعگیرانه در برابر غرب و جستجوی راه حل برای مسائل اجتماعی در گرفت.

اما چرا در جوامع در حال توسعه کنونی این بحث چنین جدل برانگیز است و با چگونگی همان بحث در جوامع پیشرفته صنعتی متفاوت می‌باشد (غرب از الیناسیون)، از مسخ شدگی انسان تحت انقیاد ماشین گله دارد، اما جوامع دیگر از تحمیل ارزش‌های فرهنگی غرب که به همراه روند توسعه وارد جامعه‌هاشان شده است ناراضی‌اند. برخورد‌های متفاوت با مسائل اجتماعی ناشی از توسعه، دست‌کم یک دلیل اساسی دارد. از آن جا که توسعه در کل و ظهور تکنولوژی به طور

جوامع سنتی غیر صنعتی شد، کمتر کسی می‌توانست تصور کند که چه مسائلی ممکن است از این گونه تماس فرهنگی حاصل آید. فرآورده‌های ماشینی ملموس‌ترین عناصر فرهنگی جوامع غربی بودند که ابتدا به جوامع سنتی راه یافتند. معمولاً تولیدات ماشینی و تکنیکی مقبول‌ترین هدیه غربی‌ها به سایر جوامع بوده است. هنگامی که فرآورده‌های ماشینی به این جوامع راه یافت، آن‌ها پذیرش این لوازم را امری بی‌اهمیت و یا کم‌اهمیت تلقی می‌کردند و از این واقعیت که این‌گونه وسایل پر زرق و برق و راحتی بخش نوعی دام‌های فرهنگی هستند، آگاه نبودند. آن‌ها به درستی نمی‌دانستند که پذیرش فرآورده‌های مادی غرب روزی ارزش‌های فرهنگی آنان را مورد تهدید قرار خواهد داد. وقتی که میزان استفاده از ماشین و فرآورده‌های تکنولوژیکی به حدی رسید که جهت تداوم زندگی ماشینی ضرورت دگرگونی در بعضی جنبه‌های فرهنگ، از جمله بعضی ارزش‌ها، احساس شد،

در بخش‌هایی از شمال ایالات متحد آمریکا و قسمت‌هایی از کانادا گروهی به نام آمیش زندگی می‌کنند. این گروه بر مبنای اعتقادات مذهبی خود کمون‌هایی ساخته‌اند که در آن‌ها عمدتاً به فعالیت کشاورزی می‌پردازند. ساختار اقتصادی آن جوامع اشتراکی بوده و از مالکیت خصوصی خبری نیست. آن‌ها هر روز سه نوبت جهت برپایی دعا و نماز به کلیسا می‌روند و بزرگ‌ترین فعالیتشان برای گذران اوقات فراغت، انجیل خواندن است. تقسیم کار بسیار کمی وجود دارد و از عناصر مادی جهان صنعتی و سرمایه‌داری مدرن مثل رادیو، تلویزیون، تلفن، ماهواره، اتومبیل، سینما، فیلم، ویدئو، مجله، روزنامه و حتی برق خبری نیست. لباس‌ها متحدالشکل بوده و مد، آرایشگاه، لوازم آرایش و اجناس لوکس وجود ندارد و از همه بالاتر، جامعه به شکل سنتی اداره می‌شود و پارلمان و رئیس جمهور ندارند و چون فرهنگ ایستایی دارند و دگرگونی اجتماعی خیلی کند است، مسائل اجتماعی نیز ندارند و از فقر، فحشا، اعتیاد، طلاق، احساس بیگانگی، جنایت، زندان، پلیس و دستگاه قضایی، بیکاری، آلودگی هوا، رشوه، دزدی، تبعیض، بی‌عدالتی اجتماعی و دروغ نیز خبری نیست. با این‌که آن‌ها از نظریه هم‌آهنگی فرهنگی و منشأ مسائل اجتماعی خیر ندارند اما با درکی تجربی، جهت دوری از مسائل و مشکلات ناشی از توسعه از وجود خود توسعه احتراز می‌کنند و فرهنگ خود را دست نخورده نگه می‌دارند تا به مظاهر تمدن جدید آلوده نگردد.

جوامع جهان سوم کنونی، از جمله ایران، توسعه را در اصل پذیرفته‌اند و به میزانی نیز توسعه یافته‌اند. مثلاً ایران امروزی دارای شهرهای بزرگ و پرجمعیت است و روز به روز بیشتر شبیه جوامع صنعتی پیشرفته می‌شود و راه نجات و راه حل مشکلات خود را در پذیرش هر چه بیشتر عناصر توسعه می‌داند؛ اتومبیل، هواپیما، تلفن، رادیو، تلویزیون، یخچال، ماشین لباسشویی، بیمارستان، دانشگاه، کارخانه و ... از ضروریات زندگی به شمار می‌روند. حتی زندگی بدون آن‌ها غیر قابل تحمل و غیر قابل تصور می‌نماید. با این وصف ما طوری راجع به توسعه صحبت می‌کنیم که انگار فرصت انتخاب داریم. غافل از این‌که ما انتخاب خود را کرده‌ایم و نمی‌توانیم مثلاً مانند گروه آمیش تصمیم بگیریم که می‌خواهیم فرهنگمان دست نخورده باقی بماند و از اثرات تمدن جدید صنعتی مصون بمانیم. ما آنقدرها که تصور می‌کنیم فرصت و قدرت مانور نداریم و سؤالی را که امروزه به شکل تجریدی و از روی ناچاری مطرح می‌کنیم، می‌بایست دست کم یک صد سال پیش مطرح می‌شد.

وقتی عناصر فرهنگی جوامع صنعتی پیشرفته وارد



تعارض بین خواسته‌ها (پذیرش رفاه مادی غرب، طرد ارزش‌های غرب) ظاهر گشت و همین موقع بود که بحث‌ها بر سر چگونگی پذیرش عناصر مطلوب تمدن غربی و جلوگیری از نفوذ عناصر نامطلوب شروع شد. وجود این بحث‌ها، در حال حاضر و بدان شکلی که مطرح می‌شوند حاکی از این است که ما، هم سؤال را از نظر زمانی دیر مطرح کرده‌ایم و هم این که درک درستی از رابطه توسعه با مسائل اجتماعی نداریم و آگاه نیستیم که توسعه با خود مسائلی پیش می‌آورد که فرهنگ را نیز مورد تهدید قرار می‌دهد و به قول رالف پاتای دام‌های فرهنگی گسترانده می‌شود.

تعارض بزرگ

با این وصف می‌توان گفت که ما به چیزی تبدیل شده‌ایم که نه غربی است و نه ایرانی، نه توانسته‌ایم مثل غرب پیشرفت کنیم و نه توانسته‌ایم مثل گذشته خودمان سنتی و ساده باقی بمانیم. به قول مشهور ما نه شتر هستیم و نه مرغ بلکه تلفیقی ناموزون به نام شتر مرغیم. این تلفیق ناموزون را می‌توان در همه زمینه‌های جامعه مشاهده کرد. برای مثال:

- در خانه مبلمان داریم اما روی قالی می‌نشینیم.

- دختران ما اغلب می‌خواهند شوهرانشان مثل

پدرانشان مرد سالار نباشند. اما در ضمن به تبعیت از گذشتگان مهریه سنگین نیز می‌خواهند.

- بوروکراسی مدرن ساخته‌ایم اما روابط اغلب سنتی و

بر مبنای خویشاوندی و غیر قانون‌مداری است.

- در شهرها بافت سنتی در کنار تأسیسات جدید در

همدیگر ادغام شده‌اند.

این قبیل تعابیر و شاهد مثال‌ها را می‌توان در همه سطوح - فردی، اجتماعی حتی سیاسی نیز - مشاهده کرد.

بالاخره معلوم نیست ما شرقی هستیم یا غربی. فقط

می‌دانیم که وسایل راحتی‌بخش و زرق و برق تمدن

صنعتی را می‌خواهیم و باید اضافه نمود که بد جور می‌خواهیم.

کیست که بتواند بنز سوار شود و این کار را

نکند، کیست که بتواند برای ادامه تحصیل یا تفریح به اروپا

و آمریکا برود و این کار را نکند، کیست که موقع بیماری به

بیمارستان و پزشک مراجعه نکند، کیست که به غرب

مسافرت کند و به نحوی تحت تأثیر قرار نگیرد؟ ما همه

این چیزها را می‌خواهیم، به خاطر آن‌ها به رقابت شدیدی

هم دست زده‌ایم. اما در ضمن می‌خواهیم «عناصر

فرهنگی خود را حفظ کنیم» بدون این که زحمت تحقیق

این را به خود بدهیم که آیا اصولاً چنین امری عملی است

و تا کجا و چه میزان. به عبارت دیگر ما در تضادی بزرگ

گیر کرده‌ایم که به میزان زیادی خود در ایجاد آن سهم

برده‌ایم.

البته ما تنها کسانی نیستیم که به تلفیقی دست زده‌ایم که هماهنگ نیست و در چنگال تعارضات افتاده‌ایم. همه جهان سوم کم و بیش در این معضل با ما مشترک‌اند. تودور ون لو می‌گوید بگذارید رمانتیست‌ها التماس کنند که «آفریقایی‌ها نمی‌خواهند مصرف‌کننده تمدن جدید باشند»^۱. ولی ما می‌دانیم که وقتی آفریقایی‌ها (همان استعمار شده‌های دیروز) حق انتخاب داشته باشند ترجیح می‌دهند کوکاکولا بنوشند. برای جوامع نوپا (یا تازه استقلال یافته و انقلابی) صنعتی شدن هدف است، هدفی که به زعم آنان بر سرمایه‌داری برتری دارد. اما در عمل مجبورند به شیوه‌های غربی روی بیاورند. برای نمونه فرانتس فانون را در نظر بگیرید. حملات او علیه کولونیالیسم بالاخره او را به تأیید اصول تمدن غربی واداشت. حتی برای مبارزه با غرب نیز مجبور شد شیوه‌های غربی اتخاذ کند. بالاخره اینکه هر کجا دولت جدیدی ایجاد می‌شود، بر مبنای خصوصیات فرهنگی آشتی‌ناپذیر بنا می‌گردد. حتی طبقه حاکم که از روشنفکران تحصیل کرده غربی تشکیل شده است مثل سیاست‌مداران، متخصصین و ... همه از این نابجایی و جابجایی فرهنگی در عذاب‌اند. آن‌ها روش‌ها و معرفت غربی را جذب کرده‌اند. اما هنوز اجدادشان در روحشان غوطه می‌خورد.^۲

ایرانی، هم با حسرت به گذشته «پراز صفا و صمیمیت» می‌نگرد و هم دو دستی به مظاهر مادی تمدن مدرن که آن گذشته را از بین برده چسبیده است. در ضمن این که غرب را متهم به غیر انسانی بودن می‌کند. از این که آمل و غیر متمدنش بخوانند احساس حقارت می‌کند. او جهت‌رهایی از تنش‌ها و نامالایمات دنبال چاره‌ای می‌گردد که به دست خودش آن‌ها را نابود می‌کند.

خلاصه و جمع‌بندی

«توسعه به شرط حفظ عناصر فرهنگی» با این که هدفی مطلوب به نظر می‌رسد و اکثریت از آن دفاع می‌کنند در عمل خیلی پیچیده‌تر از آن است که به چشم می‌آید. وجود جدل‌ها و بحث‌های تند نشانه این است که به رغم توافق با این شعار ظاهرالصلاح، هنوز نقاط مبهمی وجود دارند که تکلیف خود را با آن‌ها روشن نکرده‌ایم.

قبل از همه باید تأکید کرد که قضیه توسعه به شرط حفظ عناصر فرهنگی بیشتر شعار است تا برنامه عملی برای پیشرفت. و چون شعار جذابی است تمایل به آن زیاد است و از طرفی، چون گنگ و کلی است می‌توان هرگونه موضعی را در لفافه آن جای داد. از این رو نیازی به ارزیابی چنین باوری که برای مملکت جنبه حیاتی دارد، در خود نمی‌بینیم و تحقیق را - برای مشخص کردن عناصر فرهنگی به اصطلاح مطلوب که باید حفظ شوند و عناصر

که از درون خود ما نشأت گرفته به دیگران فرافکنی^{۱۱} می‌کنیم. به قول حافظ:
میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

پانوشت‌ها

۱. رومن رولان. مهاتما گاندی. ترجمه محمد قاضی.
۲. ایرج افشار. ۱۳۵۳. مقالات تقی زاده. «جوهر تاریخ و مباحث اجتماعی و مدنی» (جلد چهارم). انتشارات شکوفان. شرکت سهامی کتاب‌های جیبی. ص ۱۸۵.
3. Stephen Worchel and Wayne Shalvicki; Psychology: Principles and Application. N. J. Prentice - Hall, 1983, P. 326.
4. "Alienation", A Modern Dictionary of Sociolgy, G. A. Theodorson and A. G. Theodorson, Thomas Y. Crowell Co. N. Y. 1969. P. 90.
5. Ian Weinberger: "The Concept of Modernization", in Perspectives on Modernization. Toronto, Toronto Univ. Press, 1972, P. 12.
6. Amish
7. Ralph Patlai" Society, Culture and Change in The Middle East. Philadelphia, University of Pennsylvania Press, 1961, P. 370.
8. Theodore H. Van Laue; World Revolution of Westernization; The Twentieth Century in Global Perspective. Oxford, Oxford Univ. Press 1967, PP. 305 - 6.
9. Ibid P. 308.
10. Projection



نامطلوب که باید طرد شوند - ضروری نمی‌دانیم. وانگهی ما سؤال را طوری طرح می‌کنیم که انگار هنوز هم فرصت انتخاب داریم. ما از بسیاری جهات انتخاب خود را کرده‌ایم و توسعه را با جان و دل می‌خواهیم. توسعه برنامه اصلی دولت است و از افتخاراتش است که در برنامه‌های سازندگی و اصلاحی به پیشرفت‌های چشمگیری نایل شده است.

در چنین نگرشی این گونه فرض شده است که توسعه به معنی پیشرفت تکنولوژیکی، علمی، و رفاه مادی، هم قابل حصول است و هم قابل تفکیک از عناصر نگرشی و بینشی. این پیش فرض در جامعه‌شناسی قابل دفاع نیست بلکه برعکس، طبق نظریه یکپارچگی فرهنگی، وقتی بخشی از فرهنگ دستخوش تغییر می‌گردد، سایر بخش‌ها نیز به تناسب تغییر می‌کنند. به نظر می‌رسد که در میان ما و سایر جهان‌سومی‌ها سوء تفاهمی رخ داده است مبنی بر این که عناصر مادی و غیر مادی فرهنگ از یکدیگر مجزا بوده و می‌توان وجود آن‌ها را با تکیه بر تحقیقات میدانی مستند نمود. اما در ضمن عوامل بسیار دیگری وجود دارند که جزء عناصر غیر مادی فرهنگ بوده و به زعم جامعه‌شناسان پیش‌نیاز توسعه هستند. عدم توجه به این ریزه‌کاری‌ها و پیچیدگی‌ها، ما را در دور باطلی از بحث‌ها محصور کرده است.

پس از گذشت در حدود صد و پنجاه سال ما تکلیف خودمان را با غرب روشن نکرده‌ایم و نمی‌دانیم در برابر آن چه موضعی باید بگیریم و در تجزیه تحلیل‌های خود بیش از چند قدمی در محکوم کردن غرب به استعمار و دغل‌کاری پیش نرفته‌ایم. ما نتوانسته‌ایم با غرب کنار بیاییم و با خودمان نیز. هنوز اتهامات طرفین مقابل و به اصطلاح غرب‌گرایان و سنت‌گرایان ادامه دارد. عدم وجود دیالوگ، بحث‌ها را به صورت تخطئه کردن یکدیگر درآورده است. آرمان‌خواهی‌های خود را در قالب واقع‌بینی با متورم کردن رگ‌های گردن به ثبوت می‌رسانیم.

در این شکی نیست که انسان‌ها با زندگی در چهارچوب الگوهای فرهنگی شناخته‌شده خودی بیشتر احساس آرامش می‌کنند. ما نیز از این قاعده مستثنی نیستیم و تأکید روی حفظ عناصر فرهنگی نیز از این جهت است و این تأکیدی است مطلوب و با ارزش. اما برای رسیدن بدان ضروری است که میزانی از مادی‌گرایی خود بکاهیم. ما نه تنها حاضر نیستیم چنین کنیم بلکه با شدت در جهت کسب هر چه بیشتر مظاهر مادی زندگی مدرن تلاش می‌کنیم. در تضادی گیر کرده‌ایم که از دید سایرین ریاکاری به شمار می‌رود. شعارهای ما با اعمالمان یکسو نیست. از این رو جهت تیرنه خویشتن، دیگران را با عناوینی چون «غربزده» یا «بنیادگرا» (بسته به اینکه در کدام طرف طیف ایستاده باشیم) متهم می‌کنیم. مشکلی را